استحكم الشيء استسلم للامر استطعمه استفحم الكلام استعصم
استوار كشد چيزي كردن گاه نهادن فرمان اورا طعام خواست ازو بستة شد سخن نگاه داشت خواست
بارگاه اولدي نسنه بويون سوندي الله امرينه طعام ديلادي اندن

استعظمه استعلمه استفهمه استقدم الرجل واستقدم
بزرگ شمرد اورا الگاه كردن خواست ازو فهم كردن خواست ازو فرا پيش شد مرد فرا پيش كرد اورا
اولوكوردي انى بلدورمك ديلادي اني

استقسم استكتم السر استلأم استلحمه الله الصبر ن
بخش كردن خواست پوشيده كردن از خواست زره پوشيد شكيبائي خواست از خداي تعالى
بخش تملاق ديلادي اورتمك ديلادي سرّيني صبر ديلادي تكريدن

استأذنه في الامر واستأذن على الامير استحسنه استمكن
دستوري خواست ازو در آمدن خواست بامير خوب شمرد اورا جايگاه يافت
دستور ديلادي ايشده اندن دستور ديلادي بكا اوزرنه ايي كوردي اني

منه استسمنه استرهن منه استخشنه عده خشنا
ازو فربه يافت اورا گرو خواست ازو درشت داشت اورا

ه استنزه من البول المضاعف ب استتب الامر استحبه
خويشتن را از كميز پاكيزه كرد راست و روان شد كار دوست داشت اورا

عليه استطب لوجعه ث استحثه د استبد برأيه
علاج خواست درد خويش را برانگيخت خود رأي كرد

استجد الشيء واستجد بنفسه استحد استرد الشي استمده
نو كرد چيز را خود نو شد ستره موي زهار را باز خواست چيز را يارى خواست ازو
يكي قلدي نسنه يكي اولدي كندي ليدار مك ديلادي نسنه يارلق ديلادي اندن

واستمد من الدواة استعد للامر ذ استلذه ر استدر
مدد بستد از دويت ساخت كار را با مزه شمرد اورا بدو شيد
مدد بولدي دوات ن

الريح السحاب استسر القمر استقر في المكان استمر
باد ابر را پنهان شد ماه آرام گرفت در جاي سخت شد
بولود ن قرار قلدي برك اولدي

مر من ز استفزه الخوف ش استفحشه استخصه لنفسه
قوت او بي آرامش كرد ترس با فحش شمرد اورا خاصه كرد بخويشتن را
قوة اوك قرارسوز قلدي خوف فحش كوردي اني خاص قلدي انى كندو اوزون

ط استحط من ثمن السلعة ف استخف الشيء واستخف بالرجل
چيزي افكندن خواست از بها آخر يان سبك شمرد چيز را خوار داشت مرد را
بيسي اولدي نسنه خور دوتي ار

واستخفه الخوف استعف عن المسألة استدق الامر
بي آرامش كرد ترس پرهيز كرد از خواستن نزديك ساختن شد كار
قرارسوز قلدي خوف پرهيز قلدي ديلمكدن

استشف ق استحق الشيء استدق الشيء استرقه
تا اندرو علم سزاوار شد بچيز باريك شد چيزي بنده گرفت اورا
انجه اولدي نسنه قول لوغا دوتدي انى

استرق ل استحل الحرام استدل به عليه استدله استنزله
تنگ شد چيزي حلال ديد حرام را دليل گرفت او را برو خوار داشت كرد از راه بيرون كرد
حلال كوردي حرام دليل ايستدي خورلادي انى

الشيطان استظل بالشجر استغل الدار استقل الشيء
ابليس سايه گرفت بدرخت غله ستد از خانه اندك شمرد چيز را
كولكالندي اغاچ بر يله ازكوردي نسنه

واستقل بالحمل واستقلوا عن الدار استهلوا الهلال
برداشت بار را كوچ كردند از خانه ماه نو ديدند
كوتوردي يوكونى كوچدلر سرايدن كورديلار يكى آيي

وهو مستهل الشهر واستهل الصبي واستهل المطر
و او آغاز ماه بانگ كرد كودك در وقت زادن بتحت باران
اوز اندي دوغاق قتنده اوغلان

واستهل وجهه استبل من المرض استمل م استتمه
بشافت روي بهتر شد از بيماري املا كردن خواست تمام كرد اورا
آچوق اولدي يوزي

اغتسل بالماء الحميم
استحم واستحم بالحميم استرم الحائط استحم ن استحن
خوي كرد نك بر خويشتن آب گرم ريخت عمارت كردن خواست ديوار را بر آسود خويشتن پوشيد
اورتولدي قلغان بر يله

بالمجن استكن المعتل الفاء بالواو ا استوطأ المركب
سپر پنهان شد نرم يافت مركب را
يوموشاق اولدي مركب

ومن الكن
والفراش ب استوجب الاجر استوعب الشي
و بستر را سزاوار شد مزد را از بن بركندن چيز را
دخي دوشك

Copyright © King Saud University